

## پیش‌خواب

تأملاتی در کارنامه «حزب توده» در ایران

## حزبی به مثابه الگوی احزاب پهلویستی!

■ **محمد رضا کائینی**



این حزب در نیم‌قرن اخیر، تصویری روشن به دست دهد. تصویری که بدون آن، هر گونه خوانشی از تاریخ معاصر کشورمان، بی‌اثر خواهد بود. محسن مدیر شانه‌چی مؤلف این کتاب، در باب محتوای آن، در دیپاچه چنین آورده است: «پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی، در میان تعجب همگان حزب توده در حمایت و پشتیبانی از خط امام بسیار ممتاز می‌نمود. این حزب به‌رغم حجم وسیع تبلیغات و شانناژ گروه‌های اخلاف حزب توده را به نوعی مرتبط با این حزب می‌توان خواند، کم و بیش همه روشنفکران و اندیشمندان چپ ایرانی را نیز طی چند سال پاید به گونه‌ای در ارتباط با این حزب دید؛ پیشگامان اندیشه چپ و معلمان یا مربیانی که میراث فکری و سیاسی آنان به حزب توده رسید، توده‌ای‌ها و نیز فرزندان و پرورش‌یافتگان در دامان این حزب که برخی با پایداری و تعلق خاطر یا جزمیت و تعصب توده‌ای ماندند و بعضی با بریدن و رمیدن یا نواندیشی و استقلال فکر و عمل و خطر کردن و درنوردیدن راه‌های تازه، از حزب گسستند. طرفه آنکه از آغاز دهه ۲۰ یا دومین دوره پیدایش و گسترش احزاب و جمعیت‌های سیاسی در ایران پیدایی حزب توده در مقام تشکل سیاسی شاخص چپ در ایران خود به تکوین برخی از مهم‌ترین احزاب و گروه‌های سیاسی نیم‌قرن اخیر در دو طیف دیگر تشکل‌های سیاسی تاریخ ایران یعنی جریان‌های دینی و مذهبی و گرایش‌های ملی و ناسیونالیست یاری



۲۰ دهه. رهبران حزب توده در حاشیه حضور در دادگاه نظامی

داد، چراکه بسیاری از احزاب و جمعیت‌های سیاسی متعلق به این دو سبتر فکری و ایدئولوژیک به مثابه واکنشی در برابر تبلیغات و فعالیت‌های حزب توده به وجود آمدند و گسترش یافتند. صرف‌نظر از چنین احزاب و تشکل‌هایی حتی برخی شبه‌حزب‌ها یا احزاب دولتی، صلی و شخصی نیز مشخصاً در مقابله با حزب توده یا با الگوی این حزب یا به کمک نظر به‌پردازان سابق توده‌ای تشکیل شده؛ از حزب دموکرات ایران در دهه ۲۰ تا حزب رستاخیز در دهه ۵۰. به تعبیر خود حزب توده حتی حزب بازی‌ها و حزب‌سازی‌های شاه و قوام به تقلید از حزب توده صورت گرفت. بر این اساس، مطالعه و بررسی بیش از نیم‌قرن حیات حزب توده ایران در مسیر شناخت تاریخ تحزب در ایران به طور خاص و تاریخ سیاسی معاصر ایران به طور ضرورتی انکارناپذیر است. در باب بیشتر احزاب و گروه‌های سیاسی اقلب آنچه نوشته شده یا از سوی خود آن احزاب و گروه‌ها و به گونه‌ای سستایش آمیز با یا به طور کلی مخالفان تحزب و تشکل نگاشته شده است و طبعاً دور از حب و بعضی نیست، حزب توده ایران نیز مستثنا از این قاعده نبوده است. در این میان انتشار اسنادی که از احزاب و گروه‌های سیاسی به جای مانده است، از جمله اسناد مربوط به حزب توده، شاید بیش از سایر نوشته‌ها به شناخت بی‌طرفانه و منصفانه‌تر این تشکل‌ها یاری کند اما اسناد طبعاً اجزای پراکنده و ماده خامی است که به تنهایی شناخت جامعی در اختیار استفاده کنندگان از آنها قرار نمی‌دهد. به این ترتیب، با وجود انبوه نوشته‌ها و اسنادی که در باب حزب توده انتشار یافته یا منافع بسیار بیشتری که در آنها به گونه‌ای به حزب توده نیز پرداخته شده است، هنوز جای نوشته‌ای توصیفی، منصفانه و بی‌طرفانه در این خصوص خالی بود. در نگارش این اثر در عین ارائه شناخت بالنسبه جامعی از این حزب، سعی بر اختصار و ذکر مباحث اصلی بود و پرهیز از تفصیل و تطویل کلام. طبعاً برای مطالعه تفصیلی جزئیات امور و هر یک از مباحث فرعی و حاشیه‌ای که به جتنی مورد توجه خواننده علاقه‌مند و پژوهشگر قرار گیرد می‌توان به آثار ی که به آنها ارجاع شده یا سایر منافع مراجعه کرد...».

■ **سمانه صادقی**

از برگزاری کنفرانس تاریخی گوادلوپ، ۴۲ سسال سبزی شد. با این همه زمینه‌های برگزاری این اجلاس و نیز پیامدهای آن، همچنان محمل تضارب رأی تاریخ پوهان یا گرایشات گوناگون است. در گفت و شنود یی آمده، حسن بهشتی پور پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، به ارزیابی این رویداد تاریخی پرداخته است. امید آنکه علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

■ ■ ■

**نخست‌بفرمایید زمینه‌های کنفرانس گوادلوپ، چه بود و سران کشورهای شرکت‌کننده، به چه دلیل به این نتیجه رسیدند که این کنفرانس باید زودتر برگزار شود؟**

بسم الله الرحمن الرحیم. باید بگویم کشورهای غربی، این کنفرانس را به‌خاطر ایران تشکیل نداده بودند، بلکه این نشست بود که در سال ۱۹۷۳، توسط گروه هفت کشور صنعتی به‌وجود آمد. البته آن موقع، شش کشور عضو این گروه بودند و هنوز کانادای آنها نیپیوسته بود. این گروه با پنج کشور کار را شروع کرد: آمریکا، آلمان، انگلیس، فرانسه و بعداً ژاپن هم به آنها ملحق شد و گروه شش کشور شد. بعد از آن به هر دلیل، ایتالیا هم به آن گروه پیوست و گروه هفت کشور صنعتی را تشکیل دادند. مجموعه این کشورها، اجلاس‌های متعددی را به صورت سالانه برگزار می کردند. منتهای در کنفرانس گوادلوپ- جزیره گوادلوپ یکی از مستعمرات کشور فرانسه بود- از تمام کشورهای عضو، دعوت به عمل نیامد و غیراز ایتالیا- که هنوز عضو نشده بود- تنها کشورهای آمریکا، آلمان، انگلیس و فرانسه شرکت کردند. به هر حال اینها در دی‌ماه به جمع‌پندی رسیده بودند که با توجه به مجموعه تظاهراتی که مردم ایران انجام دادند- بخصوص از ۱۷ شهریور به بعد و آن تظاهرات باشکوه تاسوعا و عاشورا که در نوزدهم و بیستم آذر ۱۳۵۷ انجام گرفت و بعد هم تظاهرات گسترده آریعین حسینی- اگر بخواهند از شاه و حکومتش حمایت کنند، باید حداقل یک میلیون نفر را کشتار کنند و آخرش هم مشخص نیست که به نتیجه برسند. به همین دلیل بود که از شاه قطع امید کردند! البته خود شاه هم باور کرده بود که مردم واقعا این حکومت را نمی‌خواهند.

**اما سلطنت‌طلبان ادعا می‌کنند شاه به‌خاطر علاقه به مردم ایران، دست به کشتار گسترده نزد.**

در این باره دو نکته را نباید از نظر دور داشت: ۱- با حمایت دولت‌های خارجی نمی‌شود در ایران حکومت کرد. یعنی دولتی که اتکالیش به دولت‌های

خارجی باشد محکوم به سرنگونی است. حال این مسئله دیر یا زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد. شاه چون حمایت آمریکا و انگلیس را پشت سر خود داشت، فکر می‌کرد با حمایت آنها می‌تواند حکومتش را برای همیشه سرپا نگه دارد ولی متوجه شد که نه، با اتکا به نیرو خارجی نمی‌توان حکومت کرد و این یک تجربه شکست‌خورده در تاریخ همه ملت‌ها در جمله ایران است. کدهای متعددی هم برای اثبات این تجربه تاریخی وجود دارد. ۲- شاه تصور می‌کرد با مسلح کردن ارتش و با اتکا به قدرت نظامی، می‌تواند حکومت و قدرتش را تثبیت کند. بنابراین اگر د جاویدن درست کرد و ۱۰ تا ۱۲ میلیارد دلار از کشورهای آمریکا و انگلیس تسلیحات نظامی خرید. او تصور می‌کرد این توان نظامی، حکومتش را می‌تواند پابر جا نگه دارد اما تجربه تاریخی نشان داد که حکومت‌ها بر پایه مردم و حمایت آنها پایدار می‌مانند و حکومتی را با اتکا به سلاح نمی‌توان پایدار نگه داشت.

بنابراین این هم تجربه شکست‌خورده‌ای است. **از مذاکرات کنفرانس گوادلوپ، چه مقدار استاد رسمی منتشر شده و چه میزان آن، محرمانه بوده و انتشار نیافته است؟**

از این کنفرانس و از نظر تاریخی، سندی منتشر نشده ولی افرادی مثل ژیسکار دستن یا برژیتسکی- مشاور امنیت ملی کارتر- اشاراتی به محتوای این نشست داشتند. جیمی کارتر نیز در خاطراتش، نقل قول‌هایی از این کنفرانس کرده است اما تمام این افراد تا به امروز در مصاحبه‌هایشان، تنها به همان بخش‌های اشاره کرده‌اند و حداقل من ندیده‌ام که در مورد آن بخش رسمی- که محرمانه بوده- چیزی منتشر شده باشد! **اینکه در تبلیغات جریان سلطنت‌طلب گفته می‌شود با این کنفرانس امریکایی‌ها و اروپایی‌ها زیر پای شاه را خالی کردند، چقدر صحت دارد؟**

ببینید، خیلی مطالب بی‌اساس گفته می‌شودا بله، جریان‌های سلطنت‌طلب، این‌طور مطرح می‌کنند که امریکایی‌ها به شاه پشت کردند و شاه را، امریکایی‌ها برداشتند. در حالی که این یک دروغ تاریخی است و سلطنت‌طلبان سعی در تحریف تاریخ را دارند. واقعیت این است که امریکایی‌ها، نهایت تلاش خود را کردند که شاه را قدرت‌نگه دارند، چون متحدشان بود ولی وقتی دیدند که نمی‌توانند شاه را در قدرت نگه دارند- چون این ملت برای سرنگونی او به پا خاسته بودند- در اواخر آذر، از ماندن او و ادامه حکومتش، قطع امید کردند و به این جمع‌بندی رسیدند که باید او از ایران خارج شود. این به این معنا نیست که امریکایی‌ها می‌خواستند شاه سرنگون شود، نه، امریکایی‌ها ترجیح‌شان این بود که با



**«نظری بر زمینه‌ها و پیامدهای کنفرانس گوادلوپ» در گفت و شنود با حسن بهشتی پور**

# گوادلوپ به معنای تمایل ابر قدرت‌ها به سرنگونی شاه نبود

شاه همکاری کنند. حتی به همین خاطر هائیز را به ایران فرستادند که بررسی کند که آیا می‌توانند کودتایی برپا کنند یا خیر؟ اما به واسطه شرایط و فضایی که در ایران در جریان بود، این کودتا به شکست انجامید! چون ملتی به خواسته بود که رهبری سازش‌ناپذیر داشت که به هیچ وجه در مسیر خواست آنها حرکت نمی‌کرد. در نهایت غرب تصور کرد، می‌تواند با جناح چپه‌م ملی و نهضت آزادی و جریان‌هایی که غیر از جریان تابع امام خمینی بود، کنار بیاید و آینده‌شان را در بعد از انقلاب، تثبیت کند. امیدشان این بود ولی نهایتاً نتیجه‌ای نگرفتند.

**شاید ادعاهای جریان سلطنت‌طلب از آنجا نشئت می‌گیرد که شاه در مصاحبه‌ای می‌گوید ما دیگر به چشم آبی‌ها با ج نمی‌دهیم.**

این هم از آن قه‌های دروغینی است که برای تاریخ ایران گفته شده. اولاً تکه نواری که این جماعت آن را مستمسک کرده‌اند، متعلق به سال ۱۳۵۱ است. اما چرا شاه چنین صحبتی کرد؟ برای اینکه موضوع افزایش قیمت نفت بود و شاه درخواست داشت که مثلاً، نفتی که دو دلار فروخته می‌شد را پنج دلار بفروشنا! حال این مسئله چه ربطی به قضایای سال ۱۳۵۷ دارد؟ در این میان کلی حادثه و مسائل مختلف پیش آمده تا ما به سال ۱۳۵۷ برسیم.دایم، ثانیاً علی‌الاصول حکومت پهلوی، یک حکومت وابسته بود و ما باید مفهوم این وابستگی را، کاملاً درک کنیم. هر چند سلطنت‌طلبان تلاش می‌کنند که بگویند حکومت شاه با حکومت امریکا متحد بود اما متحد بودن یک طرف تعین می‌کرد که ما چه کار می‌کنیم! کشور با هم رابطه دارند و با هم در زمینه‌های مختلف همکاری می‌کنند و مکمل یکدیگر هستند؟ حقیقت اینک‌ه رابطه شاه با امریکا و انگلیس، رابطه وابستگی بود. یعنی یک طرف تعین می‌کرد که ما چه کار می‌انجام دهیم و ما هم می‌رفتیم و همان کار را انجام می‌دادیم! این مسئله به وضوح، در خاطرات و مصاحبه‌های مسئولان دوره پهلوی، قابل رؤیت است که چگونه امریکایی‌ها برای ایران تصمیم می‌گرفتند و حتی نخست‌وزیر تعیین می‌کردند! از یکی از اسناد ساواک آمده است: «سناتور سیدجلال‌الدین تهرانی به یکی از دوستانش که روز جمعه ۱۳۴۲/۱۱/۱ به ملاقات رفته بود، اظهار کرده: دخالت خارجی‌ها در امور ما چقدر علنی شده. وزیر مختار سفارت امریکا (سفیر) که مستأجران حسنعلی منصور در حزب ایران نوین است و با او سر و سری دارد، علناً گفته من حسنعلی منصور را به نخست‌وزیری خواهم رساند، همان‌طور که دکتر امینی را نخست‌وزیر کردم!»

این سند ساواک، مربوط به ۲۵ روز پیش از نخست‌وزیری حسنعلی منصور است. آقای عبدالله آذر برین معاون عملیاتی نیروی هوایی شاه نیز در خصوص دخالت او ارتباطی ندارند و ما باید به تاریخ وقایع توجه کنیم و رابطه‌ها را کشف کنیم. ببینیم واقعا شاه یک حاکم مستقلی بوده که تصمیم گرفته قیمت جهانی نفت را بالا ببرد، یا نه در اثر جنگ اعراب و اسرائیل و آن تحولات که رخ داد، این قیمت افزایش پیدا کرده است. علاوه بر آن افزایش این قیمت، آیا به نفع کشور‌های عربی تمام شده یا به زیانشان؟ و آیا در نتیجه این تصمیم بوده که انقلاب اسلامی پنج سال بعد به وقوع پیوست؟ اینها مسائلی است که باید به آن توجه کرد. جماعت سلطنت‌طلب، هر رطب و یاسی را به هم می‌بافند! واقعیت این است که اساساً مردم ایران اگر بلند نشده و انقلاب نکرده بودند، امریکا چطور و چرا باید زیر پای شاه را خالی می‌کرد؟ چون زمانی که قیمت نفت بالا رفت، شاه قرارداد مبلیداری بابت خرید سلاح با امریکا امضا کرد! در نتیجه شاه خاد امریکا بود.

**کنفرانس گوادلوپ، هرگز به این معنا نبود که امریکایی‌ها می‌خواستند شاه سرنگون شود، آنها ترجیح‌شان این بود که با شاه همکاری کنند. حتی به همین خاطر هائیز را به ایران فرستادند که بررسی کند که آیا می‌توانند کودتایی برپا کنند یا خیر؟ اما به واسطه شرایطی که در ایران در جریان بود، این کودتا به شکست انجامید! ملتی به خواست آنها حرکت نمی‌کرد!**

امریکایی‌ها در امور داخلی ایران می‌گوید: «حتی در تعیین فرماندهان نیروی هوایی، نیز سفیر وقت امریکا دخالت داشت».

**حال چرا امریکایی‌ها به دنبال نخست‌وزیری حسنعلی منصور بودند؟**

چون زمانی که امینی به نخست‌وزیری رسید، طرح امریکایی اصلاحات ارضی را مطرح کرد ولی موفق نشد و بعد علم نخست‌وزیر شد اما چون می‌خواستند کابینتولاسون را در سال ۱۳۴۲ به ملت ایران تحمیل کنند، باید نخست‌وزیری انتخاب می‌شد که صدرصد امریکایی باشد نه انگلیسی. به همین خاطر روی نخست‌وزیری حسنعلی منصور، سرمایه‌گذاری کردند.

**یعنی شاه در افزایش قیمت نفت و در آمد ایران از فروش آن، نقشی نداشت؟**

ببینید ریشه این افزایش قیمت نفت، به جنگ بین اعراب و اسرائیل برمی‌گشت. پادشاه وقت عربستان برای اینکه مقابل اسرائیل بایستد و به آنها کمک نشود، اعلام کرد ما دیگر نفت نمی‌فروشیم! کشورهای مثل ونزوئلا و عراق و کویت نیز، از این تصمیم حمایت کردند. شاه هم از این جریان حمایت کرد. البته گفته می‌شود شاه با آنکه اعلام همبستگی کرده بود ولی مخفیانه همچنان به صادراتش ادامه می‌داد! نهایتاً بر اثر این تحریم، شوکی به بازار نفت وارد می‌شود و قیمت نفت افزایش پیدا می‌کند. حال آن‌ها این بخش را بر جسته می‌کنند که بگویند شاه آن قدر مقدر بوده که چنین کاری کرده، در حالی که تصمیمی که ریحارد نیکسون (رئیس‌جمهور وقت امریکا) گرفت و توافق بر تون ووذر را کنار گذاشت، رابطه دلار با طلاق‌فد شد و عملاً میلیون‌ها دلار را، به سمت امریکا جلب کرد!

**به چه صورت؟**

یعنی همین نفتی که قیمتش بالا رفته بود، را امریکا از طریق برداشتن رپین به دلار باطله، برای خودش طبلان کرد. چون قبلاً هر اونس طلا، به‌صورت فیکس ۳۵دلار بود اما نیکسون در سال ۱۹۷۱ با افزایش قیمت نفت بود و شاه درخواست داشت که مثلاً، نفتی که دو دلار فروخته می‌شد را پنج دلار بفروشنا! حال این مسئله چه ربطی به قضایای سال ۱۳۵۷ دارد؟ در این میان کلی حادثه و مسائل مختلف پیش آمده تا ما به سال ۱۳۵۷ برسیم.دایم، ثانیاً علی‌الاصول حکومت پهلوی، یک حکومت وابسته بود و ما باید مفهوم این وابستگی را، کاملاً درک کنیم. هر چند سلطنت‌طلبان تلاش می‌کنند که بگویند حکومت شاه با حکومت امریکا متحد بود اما متحد بودن یک طرف تعین می‌کرد که ما چه کار می‌کنیم! کشور با هم رابطه دارند و با هم در زمینه‌های مختلف همکاری می‌کنند و مکمل یکدیگر هستند؟ حقیقت اینک‌ه رابطه شاه با امریکا و انگلیس، رابطه وابستگی بود. یعنی یک طرف تعین می‌کرد که ما چه کار می‌انجام دهیم و ما هم می‌رفتیم و همان کار را انجام می‌دادیم! این مسئله به وضوح، در خاطرات و مصاحبه‌های مسئولان دوره پهلوی، قابل رؤیت است که چگونه امریکایی‌ها برای ایران تصمیم می‌گرفتند و حتی نخست‌وزیر تعیین می‌کردند! از یکی از اسناد ساواک آمده است: «سناتور سیدجلال‌الدین تهرانی به یکی از دوستانش که روز جمعه ۱۳۴۲/۱۱/۱ به ملاقات رفته بود، اظهار کرده: دخالت خارجی‌ها در امور ما چقدر علنی شده. وزیر مختار سفارت امریکا (سفیر) که مستأجران حسنعلی منصور در حزب ایران نوین است و با او سر و سری دارد، علناً گفته من حسنعلی منصور را به نخست‌وزیری خواهم رساند، همان‌طور که دکتر امینی را نخست‌وزیر کردم!»

این سند ساواک، مربوط به ۲۵ روز پیش از نخست‌وزیری حسنعلی منصور است. آقای عبدالله آذر برین معاون عملیاتی نیروی هوایی شاه نیز در خصوص دخالت او ارتباطی ندارند و ما باید به تاریخ وقایع توجه کنیم و رابطه‌ها را کشف کنیم. ببینیم واقعا شاه یک حاکم مستقلی بوده که تصمیم گرفته قیمت جهانی نفت را بالا ببرد، یا نه در اثر جنگ اعراب و اسرائیل و آن تحولات که رخ داد، این قیمت افزایش پیدا کرده است. علاوه بر آن افزایش این قیمت، آیا به نفع کشور‌های عربی تمام شده یا به زیانشان؟ و آیا در نتیجه این تصمیم بوده که انقلاب اسلامی پنج سال بعد به وقوع پیوست؟ اینها مسائلی است که باید به آن توجه کرد. جماعت سلطنت‌طلب، هر رطب و یاسی را به هم می‌بافند! واقعیت این است که اساساً مردم ایران اگر بلند نشده و انقلاب نکرده بودند، امریکا چطور و چرا باید زیر پای شاه را خالی می‌کرد؟ چون زمانی که قیمت نفت بالا رفت، شاه قرارداد مبلیداری بابت خرید سلاح با امریکا امضا کرد! در نتیجه شاه خاد امریکا بود.

**در آمد حاصل از فروش نفت، تأمین‌کننده**

**نیازهای زیربنایی اقتصاد ایران نبود؟**

نه اینکه نبوده بلکه اولویت حاکمیت تأمین این مسائل نبوده است. در واقع این پول نه تنها به جیب ملت ایران نرفت بلکه صرف‌امور زیربنایی که ملت از آن استفاده می‌کردند، هم نشد. الان همه شهرهای کشور برق دارد و این مسئله برای مردم طبیعی است که برق داشته باشند ولی همین امروز هم خیلی از نقاط دنیا، از وجود برق محروم هستند. حال چرا الان همه جای کشور برق دارد، چون بعد انقلاب در امور زیربنایی از جمله برق، گاز، سدسازی و جاده‌سازی سرمایه‌گذاری شد. این کارها را می‌شد از همان سال ۵۲ به بعد که قیمت نفت بالا رفت در کشور انجام بدهند اما چون دغدغه حاکمیت نبود، انجام نگرفت. **در آمد حاصل از فروش نفت صرف چه مواردی می‌شد؟**

همان‌طور که گفتیم اولین محلی که این درآمد در آنجا مصرف می‌شد، تأمین هزینه‌های نظامی بود. دومین محل، تأمین هزینه خریدهایی بود که شاه انجام می‌داد و سرمایه‌گذاری در کشورهایی مثل مصر، هند، فرانسه و... شاه افتخار می‌کرد که مثلاً با یک میلیارد دلار، ۱۰ درصد از سهام مجتمع غنی‌سازی اورانیوم بورودیف فرانسه را خریداری کرده و وام‌های کلانی به کشورهای دیگر داده است. البته برخی از این وام‌ها هنوز هم پرداخت نشده مثل وامی که به اسرائیل داده شد. خریدهایی هم بوده که هنوز تحویل‌مان نداده‌اند مثل خرید تانک چیفتن از بریتانیا که هنوز تحویل‌مان نداده‌اند.

**شاه ادعا داشت با این اقدامات نفوذ ما در دنیا افزایش می‌یابد.**

اما سؤال این است که این نفوذ به چه دردی می‌خورد؟ خرید سهام یک کار خانه خارجی، سرمایه‌گذاری است ولی وقتی اوضاع در داخل کشور خراب است به جای سرمایه‌گذاری داخلی، چرامی‌روی در خارج از کشور سرمایه‌گذاری انجام می‌دهی؟! این سرمایه‌گذاری به چه دردی می‌خورد؟ سرمایه‌گذاری خارجی در داخل کشور، استثمار به‌وجود نمی‌آورد، بلکه موجب انتقال فناوری و تکنولوژی به کشور می‌شود. یعنی زمانی که ذوب‌آهن توسط شوروی در ایران ساخته شد، در واقع فناوری ذوب‌آهن به ایران انتقال یافت. همچنین که این مسئله را در ساخت راه‌آهن نیز مشاهده می‌کنیم. با امروزه چطور ما در سدسازی مستقل شده‌ایم، به‌خاطر اینکه فناوری سدسازی داخل کشور آمده و بومی شده است. همان‌طور که امروزه در مسئله نفت در روی زمین خود کشف‌شده‌ایم. حال می‌خواهم بگویم که به هر حال اگر رویکرد استقلال کشور باشد و عدم وابستگی، اینتا باید در امور زیربنایی سرمایه‌گذاری صورت گیرد. یعنی ابتدا باید زیرساخت‌های آموزشی، بهداشتی، حمل و نقل و ارتباطات و... را گسترش و توسعه داد. چون مثلاً وقتی برق در کشوری تولید شود به کارخانه‌سازی هم کمک می‌کند یا مثلاً کولبی که گاز موجب می‌شود که انرژی به قیمت ارزان و با کم به دست مردم برسد. حال برخی می‌گویند تکنولوژی در آن زمان به آن حد نرسیده بود ولی باید گفت آن زمان با اینکه تکنولوژی مخابرات در کشور بود اما مردم ابتدا داشتن یک خط تلفن ۱۰ سال در نوبت منتظر می‌ماندند. پس حاکمیت می‌توانست در این زمینه‌ها سرمایه‌گذاری کند ولی اولویتش این مسائل نبود. متأسفانه همان‌طور که اشاره در آمد حاصل از فروش نفت خرج خاندان سلطنتی که امور دست چندم در ایران بودند، می‌شد. بعد هم افتخار می‌کردند که واردات در کشور داریم و مثلاً این‌طور توجیه می‌کردند که «ما هر جا که کمبودی در کشور باشد واردات می‌کنیم. دیگران توکر ما می‌شوند و برامان کالا تولید می‌کنند، چه اشکالی دارد!» جمله ما می‌توانیم را هر دم ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی اثبات کردند و گر نه قبل از آن، مردم ایران نمی‌گفتند ما می‌توانیم.

**حال سؤال این است که واقعا تصمیم‌گیری در خصوص مسئله نفت با خودمان بود، یا توسط غرب به ما دیکته می‌شد؟**

بعضی‌ها می‌گویند در این قضیه امریکایی‌ها غیرمستقیم نقش داشتند اما بنده موردی را پیدا نکردم که نشان بدهد امریکایی‌ها دستور داده باشند که ما تولید نفت را پایین بیاوریم، بلکه بر عکس امریکایی‌ها و اروپایی‌ها اتحادی تشکیل دادند که برای مقابله با چنین وضعیتی در دنیا، ذخیره استراتژیک نفت ایجاد شود. یعنی برای مناطقی ذخیره استراتژیک تعیین کردند و نفت را آنجا ذخیره می‌کردند که اگر روزی کشورهای صادرکننده نفت، تولید را کاهش داده و قیمت نفت را شدیداً افزایش دادند، آنها بتوانند از آن ذخایر استراتژیک استفاده کنند.

**وجود یا عدم تشکیل کنفرانس گوادلوپ آیا در سر نوشت انقلاب اسلامی تأثیر گذار بود یا خیر؟**

عملاً پیش از این نشست، حکومت شاه از سوی مردم سرنگون شده بود اما در آن نشست کشورهای غربی صحه گذاشتند بر حرکتی که مردم ایران داشتند و اینکه دیگر نمی‌توانند از شاه نگهداری کنند و امیدشان را به بختیار بستند. بعد از آنکه بختیار هم نتوانست کاری از پیش ببرد سراغ مهندس بازرگان رفتند و خواستند با عناصر غرب گردا درون انقلاب کنار بیایند که در آن زمینه هم به نتیجه نرسیدند. بنابراین در آبان ۱۳۵۸ این پرونده عملاً بسته شد.

**نفوذ امریکایی‌ها در سال ۵۷ در بخش‌های گوناگون ایران چه میزان بود؟**

این مبحث مفصلی است که فرصت بیشتری می‌طلبد اما حضور مستشاران امریکایی که تعدادشان تصور می‌کنم بالای ۶۰۰ نفر بوده یکی از جلوه‌های نفوذشان در ایران است. علاوه بر اینکه امریکایی‌ها انواع نهادهای فرهنگی مثل انجمن ایران و امریکا را نیز در ایران داشتند.